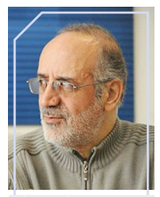
جمال شورجه (فیلمساز)

ابوالقاسم طالبی (فیلمساز)

محمد کاسبی (بازیگر)
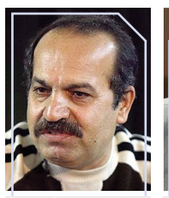
رسول ملاقلی‌پور (فیلمساز)

شهریار بحرانی (فیلمساز)
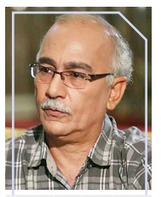
پرویز شیخ طادی (فیلمساز)

داود میرباقری (فیلمساز)

حسین یاری (بازیگر)

پروانه معصومی (بازیگر)
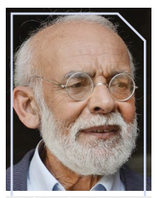
مهدی فقیه (بازیگر)

ابراهیم حاتمی‌کیا (فیلمساز)

فرج‌الله سلحشور (فیلمساز)

هادی محمدیان (پویانما)

مجید مجیدی (فیلمساز)

شهید آوینی (فیلمساز)

جواد اردکانی (فیلمساز)

وحشت استکبار جهانی از حقیقت‌طلبی جمهوری اسلامی ایران

«مرضیه هاشمی» نماد مقاومت رسانه‌ای در برابر آمریکا شد

■ رسول شمالی ورزنده

ملانی فرانکلین (مرضیه هاشـمی) مجری و خبرنگار مسـلمان و آمریکایی‌الاصل شبکه تلویزیونی پرس‌تی‌وی ایـران که برای دیدار با خانواده و اقوامش وارد آمریکا شـده بود پس از ورود بلافاصله و بدون داشتن هیچ‌گونه اتهامی توسط پلیس فدرال آمریکا دستگیر و به زندان منتقل شد. این عمل پلیس آمریکا بلافاصله با واکنش‌های تندی از سوی مقامات عالی‌رتبه و مردم کشورمان و نیز مسلمانان و آزادی‌خواهان جهان و مجامع حقوقی و بین‌المللی مواجه شد. همین امر باعث شد که سرانجام با گذشت ۱۱ روز از بازداشت و زندانی شدن این فعال رسانه‌ای پلیس آمریکا مجبور شد ضمن اعتراف به اینکه هیچ‌گونـه اتهامی را متوجه مرضیه هاشـمی نمی‌بیند وی را از زندان آزاد کند.

به هرحال این حرکت آمریکا در راسـتای دشمنی دیرینه استکبار جهانی با نظام جمهوری اسلامی ایران شـکل گرفت، دشمنی‌ای که به کرات طی این ۴۰ سال از انقلاب اسلامی علیه کشورمان آشکارا انجام شده به گونه‌ای که همه دنیا امروز به آن مهر تائید می‌زنند.

ترورهـای مقامات بلندپایه و مردم در اوائل انقلاب، ایجاد درگیری و ناامنی در کردسـتان، گنبد و.... تجهیز منافقین و آشوب و بلوا توسط آنان و ترور هزاران نفراز مردم کوچه و بازار، ایجاد جنگ تحمیلی و حمایت و پشتیبانی از صدام، بلوا و آشوب توسـط بنی‌صدر، دخالت در امور سیاسی و اجتماعی کشور و برپایی فتنه توسط منافقین و گروه‌هـای ضدانقلاب و نفوذی‌های داخل کشـور در تهران و شهرسـتان‌ها، ترور بهترین چهره‌های نخبه علمی و دانشـمندان هسته‌ای ایران و بالاخره نفوذ در امور فرهنگی و اجتماعـی ازجمله این توطئه‌ها بود؛ اما همه آنهـا به لطف الهی و رهبری‌های داهیانه معمار کبیر انقلاب حضرت امام خمینی(ره) و پیروی

از فرمایشات مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و همچنین هوشیاری ملت همیشه در صحنه ایران اسـلامی خنثی شد. اما استکبار جهانی به سرکردگی آمریکا همچنان به حرکات مذبوحانه و ددمنشـانه خـود علیه جمهوری اسـلامی ایران ادامه می‌دهد و در این مسـیر مفتضحانه بسیار درمانده شده است به گونه‌ای که حتی ازسـرکوب کردن و به زندان انداختن شهروند خود بدون هیچ اتهامی ابایی ندارد و هر کسی را که می‌خواهد آزادانه زندگی کند مورد آزار و اذیت قرار می‌دهد.

آمریکا این بار هم مرضیه هاشـمی را بدون اثبات اتهامی دستگیر و روانه زندان کرد که در این مورد هم شکسـت خورد و مجبور به آزاد کردن وی شد. این درحالی است که بنا به اعتراف مقامات و پلیس فدرال آمریکا، خانم هاشـمی مرتکب هیچ جرمی نشده و تنها به عنوان یک شاهد دستگیر و زندانی شد.

مرضیه هاشمی مجری شبکه پرس‌تی‌وی در حین بازداشت و زندانی شدن به بدترین وضعیت (برداشـتن حجاب و شکنجه) با او برخورد شد. این امر با توجه به اینکه مرضیه هاشـمی یک مسلمان شیعه است نه تنها توهین به مقدسات اسلامی است بلکه این رفتار از سوی آمریکایی‌ها که خود داعیه دفاع از حقوق بشـر در جهان را دارند برخلاف همه موازین و قانون حقوق بشری در مورد انسان هاست.

به هر حال دسـتگیری و زندانی کردن یک بانوی مسلمان و فعال رسانه‌ای که فقط هدفش این اسـت که صدای مظلومیت مسـلمانان و آزادی‌خواهان در یک رسـانه منتشـر شـود، چه توجیهی جز دشـمنی با انقلاب اسـلامی می‌تواند داشته باشد. اما آنچه که در پشت این ماجرا نهفته اسـت نشـان از وحشت آمریکا از رسانه‌های حقیقت‌جو مثل شبکه‌های بین‌المللی پرس‌تی‌وی، العالم، الکوثر و شبکه جهانی جام‌جم اسـت که بنا را بر این گذاشـته‌اند تا با پخش برنامه‌های روشنگرانه در دنیا، ملت‌های مسلمان و آزادی‌خواهان جهـان را درخصوص جنایات آمریکا در دنیا هوشیار کنند.

بنابرایـن چنین حرکت‌هایی نشـانه ضعف و دریوزگی سـردمداران آمریکاسـت که از یک بانوی مسـلمان خبرنگار، وحشت داشته باشند. که البته این خود نشانه تاثیرگذاری بسیار خوب برنامه‌های شبکه‌های تلویزیونی جمهوری اسلامی ایران در قلب‌های مسـلمانان و مردم آزادی‌خواه جهان است. این اتفاق همچنین نشان می‌دهد که رسـانه‌های دروغ‌پرداز استکباری رو به افول قرار دارند و امروز مردمی که دنبال روشنگری هستند خواهان آشکار شدن چهره واقعی استکبار جهانی و آمریکا هستند و به همین منظور به شبکه‌های حقیقت‌جو و آزاده‌ای چون شبکه‌های تلویزیونی جمهوری اسلامی روی می‌آورند و مشتاق‌اند که این شبکه‌ها را دنبال کنند. آمریکا هم از این بابت بسـیار خشمگین شده است و دست به این نوع حرکات می‌زند.

آری، زندانی شدن مجری شبکه پرس‌تی‌وی در آمریـکا نشـانه خوبی از تاثیـر برنامه‌های این شـبکه جهانی در آن سوی مرزهاست که سردمداران آمریکا را به وحشت انداخته است.

به هرحال پایداری، مقاومت و صبر و تحمل مرضیه هاشـمی به عنوان یک بانوی مسلمان مبارز که خود یک آمریکایی‌الاصل است و برای اعتقاداتش همواره محکم و استوار ایستاده است ستودنی است.

ملانی فرانکلیـن که پـس از مهاجرت از آمریکا و تشـرف به دین اسلام و مذهب شیعه نام مرضیه هاشمی را برای خود برگزیده فردی است که به اعتقادات اسلامی‌اش پای‌بند است و برای حفظ آرمان‌های انقلاب اسلامی، پیرو راه امام خمینی(ره) و رهبر معظم انقلاب، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای است.

این حرکت مذبوحانه آمریکایی‌ها نشان داد که نظام سلطه همچنان مثل سنوات قبل باز هم دچار یک اشـتباه بزرگ در معادلات خود شده است و علی‌رغم شکست در همه توطئه‌های خود در این ۴۰ سـاله علیه ایران اسلامی همچنان درس عبرت نمی‌گیرد و اصرار به تداوم توطئه و دشمنی علیه نظام ما را دارد.

مجری پرس‌تـی‌وی پس از آزادی از زندان طی صحبـت کوتاهی از تلاش‌هـای مقامات و مـردم ایـران و همچنین مسـلمانان جهان درخصوص آزادی و رهایی خود از زندان تشکر و قدردانی کرد.

ملانی فرانکلین همچنین گفت که مسائل و مواردی برایش طی ۱۱ روز حضورش در زندان آمریکا اتفاق افتاده و تجربه کرده است که بیانش در زمان حال برایش امکان‌پذیر نیست و ماجرای سـخت زندان را در فرصت مناسبی برای همه بازگو خواهد کرد.

به بهانه اجرای نمایش «خنکای ختم خاطره»

غربت تفکر بسیجی در تئاتر امروز ایران

مهدی متولیان

چند سال قبل در یکی از برنامه‌های «مجله تئـاتر» که از شبکه چهار سـیما پخش می‌شد، برخی از اهالی تئاتر دور هم جمع شـده بودند و در باره تئاتر مقاومت نظر می‌دادند. خلاصه غالب نظرات - چه کسانی که به عنوان کارشـناس در برنامه حضور داشتند، چه آنها که مورد مصاحبه قرار می‌گرفتند - این بود که چرا هنرمند نباید حق داشته باشد که به هشت سال مهم از تاریخ این کشور هر طور که می‌خواهد نگاه کند؟ و این که مدیران فرهنگی جنگ را در تعریفی که از «دفاع مقدس» وجود دارد، کانالیزه کرده‌اند که این باعث شـده حرفه‌ای‌های تئاتر به سمت موضوعات دفاع مقدس نیایند و در نتیجه تئاتر مقاومت دچار رکود شـده است. خانم کارشناس محتـرم و باسـابقه تئاتر هم به تعبیـری خودمانی‌تر می‌فرمود که دوره حاجی- سـید بازی سر آمده؛ یعنی دیگر جای حرف زدن از معنویت رزمنده‌ها و بسیجی‌ها نیست. البته که کسی به این صراحت نمی‌گوید، ولی در مجموع از این حرف‌ها چنین بر می‌آید که اگر بخواهی از آثار معنوی جنگ و فضیلت‌های اخلاقی رزمندگان، از ایثار و گذشـت و فداکاری و شهادت‌طلبی و حجب و حیا و برادری و صفای آنان در تئاتر بگویی، می‌شـود شعارزدگی و مخاطب آن را پس می‌زند.

خب، باید پذیرفت که عناصر کلیشـه شده در آثار هنـری دفاع مقدس، مخاطـب را دل‌زده کرده و چون نوآوری و خلاقیتی در گونه حماسه‌سرایی جنگ ایجاد نشده، هر کس ممکن است به این خیال خام بیفتد که دیگر حرفی در این عرصه وجود ندارد و مخاطب از این نوع نگاه گریزان شده. اما من نمی‌دانم چرا کسانی که دم از ساختارشکنی می‌زنند و کلیشه‌ها را انکار می‌کنند، به کلیشه پوسیده‌ای که خودشان گرفتارند، التفات ندارند؟ اصلاً بحث بر سر این کلیشه و آن کلیشه نیست. مسئله، اختلاف دو نظرگاه معرفتی به این موضوع واحد، یعنی دفاع مقدس اسـت. بله؛ سال‌ها اسـت که مقوله دفاع مقدس در سـینما و تئاتر، بی‌شـأن و جایگاه شـده و هنرمندان از پرداختن به آن اِبا دارند. اما مگر هر بار هم که کاری در این زمینه تولید شده، چه تحفه‌ای تحویل مخاطب داده‌اند؟ بحث تکنیک و باورپذیری اثر به کنار؛ آن نگاه‌هـای متفاوت و مختلف هنرمندان، چه گلی به سر این تاریخ باارزش و گران‌قیمت زده که باید مدیریت تئاتر کشور به ذوق و خلاقیتشان مشتاق باشد؟ آیا جز این است که هر چه عنان تئاتر مقاومت بیشتر در دست تئاتری‌های حرفه‌ای مانده، گوهر اصلی جنگ مخفی‌تر و کدرتر شده اسـت؟ گیرم که تکنیک‌های خلاق‌تر و جذاب‌تری هم ارائه کرده‌اند...

واقعیت این است که اهالی تئاتر به خاطر خاستگاه مشـترکی کـه در درون هنـر مدرن دارنـد، صاحب نظرگاه‌های متعدد و متفاوت به جنگ نبوده و نیستند. این تفاوت‌ها هر چه هست، در شیوه‌های بیانی است و مجموعاً جزئی و بی‌اهمیت‌اند. وجه مشـترک مجموع تجربه‌های اهل هنر در تئاتر و سـینما با این ویژگی‌ها شناخته می‌شود: ماده‌گرایانه، ظاهربینانه و البته عمیقاً بیگانه از واقعیات جنگ تحمیلی... و غریبه با آن عناصر خاصی که به دفاع ملّت ایران در برابر تهاجم اسـتکبار جهانی، شأنی قدسی بخشید.

بماند که بسیاری از این آثار، در حقیقت مجوز ورود یک تازه‌کار به عرصه حرفه‌ای سینما یا تئاتر بوده‌اند و بعد که خَر نو از پل گذشت، همه معتقدات و فضائل ملی و مردمی ما را به زیر تیغ می‌کشند و جز تحقیر و توهین نثار مردمشان نمی‌کنند. یعنی یک جور باج به جمهوری اسلامی تا بعد بتوانند هر آنچه خواستند بگویند.

این شعار زیبای نخ‌نما، برای ایجاد یک همهمه بی سر و سامان اسـت که همه بتوانند مثل توریست‌ها از جنگ، مثل یک عتیقه پرجاذبه بازدید کنند و در بلبشوی آن، تنها صدایی که شنیده نخواهد شد، صدای بچه‌های جنگ، یعنی همان میوه‌های اصلی دفاع مقدس است. در این بلبشو، هر خزعبلی را می‌توان به جنگ نسبت داد، اما دیگر جایی برای سخن از حقیقت دفاع مقدس نیست.

اصلاً گذشته از این تفاسیر، باید پرسید چرا دغدغه همه هنرمندان، مشترکاً نمایش نگاه‌های متفاوت خود به جنگ است؟ چرا کسی به دنبال کشف جوهره ذاتی دفاع مقدس و تقرّب به ماهیت حقیقی آن نیسـت؟ آیا ارزش بررسـی جنگ هشت‌ساله جز این است که باید گنجینه‌هـای مکتوم آن را بـرای زندگانی آینده خود استخراج و عمارت حیات معنوی‌مان را آباد کنیم؟ پس چرا کسی دغدغه واشکافی و ورود به عمق جنگ را ندارد و همـه فقط می‌خواهند آن را متفاوت بنگرند؟! آن هم تنها پوسته ظاهری جنگ را. اساساً آیا این امکان وجود دارد که با یک موضـوع، بیگانه و غریبه بود، اما درباره آن، اثر هنری آفرید و نظریه داد؟!

واقعاً از بین این همه فرزند ناقص‌الخلقه‌ای که هنر معاصر به نام مکاتب هنری برای ما به یادگار گذاشـته، کدام‌یـک در پی قرب به حقیقت اشـیاء بوده‌اند؟ و آیا اصلاً طرح این توقع از هنرمندی که همیشـه از دریچه ایسم‌های گونه‌گون هنری به عالم اطراف خود نگریسته، به جا است؟

بله، مسئولین فرهنگی به درستی، اما با ناشی‌گری و کج‌سلیقگی سعی دارند طوری تئاتر مقاومت را مدیریت کنند که آن گوهر درخشـان جنـگ امکان تلألو پیدا کنـد. آنها می‌خواهند آن وجهـی از جنگ مورد توجه قرار گیرد که مجلای ظهور و اثبات تفکر معنوی انقلاب اسلامی شده است؛ همان که سرمایه آینده ما است. اما هنرمندان به اقتضای ذائقه مدرنیستی‌شـان، در عمل تنها رنج‌ها و آسیب‌ها و سیاهی‌های جنگ را زیر ذره‌بین می‌گذارند. آقای آذرنگ از نویسندگان چیره‌دست تئاتر در مصاحبه‌ای گفته بود: «من باید مدافع جنگ باشم؟ این تفکر از کجا خلق شـده؟... ذات جنگ سیاه است و غیر از این نیست...»

مـن نمی‌دانم که این نوع اظهـار نظرها که در آن مسـئولین نظام را تلویحاً جنگ‌جو و جنگ‌طلب جلوه می‌دهد آگاهانه بیان می‌شود، یا واقعاً از سر سوءتفاهم اسـت؟ اما به هر روی خداوند سختی‌ها و مصائب را در سـنت آفرینش وسیله پالایش و تزکیه درونی انسان‌ها مقدّر فرموده تا او از کوره این شدائد به کمال غایی خود نزدیک و نزدیک‌تر شود. به قول شهید آوینی: «خانه تن راه فرسـودگی می‌پیماید تا خانه روح آباد شود». اولیاء انقلاب نیز می‌خواهند دروازه‌ای را که از درون این جنگ ویرانگر خانمان‌برانداز، به بهشت انسانیت و کمال اخلاقی باز شده به جهانیان معرفی کنند، اما حضرات ساده‌اندیش ما تأکید بزرگان و مسئولین بر پرداختن به جنگ را حمل بر دفاع از جنگ می‌کنند! اگر در جنگ ما این جلوه‌های انسانی و انقلاب انفسی در جوانان رخ نمی‌داد، چه تفاوتی با جنگ‌های دیگر داشت و چه ارزشی در آن باقی می‌ماند که برای پاسداشت آن این همه بحث و حدیث و برنامه و سیاست و سرمایه گذاشته شود؟ گرچه کسانی که نسبتی با احوال معنوی جنگ برقرار نکرده‌اند، حتی اگر خود از آسیب‌دیدگان جنگ باشند، این حرف‌ها را مشتی شعار و تعارف تلقی می‌کنند. باز به شـهید آوینی که از زبان بچه‌هـای رزمنده می‌گوید: «هـر کس می‌خواهد ما را بشناسد، داستان کربلا را بخواند. اگرچه خواندن داستان را سودی نیست، اگر دل کربلایی نباشد.»

همین آقای آذرنگ، نویسنده نمایشی است با نـام «خنکای ختم خاطره» که منتهای نگاه تلخ و سیاهش به جنگ و میراث خانواده‌های شهدا را در آن می‌تـوان یافت. این نمایش اولین بار در سـال ۸۸ اجرا شـد و اخیرا بار دیگر با بازیگران جدیدی روی صحنـه رفت. در این نمایـش، خانواده‌های شـهدا مرد و زن‌های بی دسـت‌وپایی نشان داده شدند که در تنهایی و یأس و حسرت رها شده‌اند. نه عزت نفس دارند، نه غرور، نه تسـلیم و رضا، نه شکرگزاری و نه... چهره‌ای که قاطعانه باید گفت با اغلب خانواده‌های شهدا بیگانه است و درست همه آن کرامـات و فضائلی را مادران و پدران و برادران و خواهران و فرزندان شهدا به آن متصف شدند، با زبان بی‌زبانی انکار می‌کرد. به زعم خودشـان یک نگاه اجتماعی به آثار و تبعات جنگ کرده‌اند، اما چه نگاهی؟ یک «تنه من غریبم» بازی مشمئزکننده که گویا می‌خواهد ترحم مخاطب را برای بازمانده‌های شهدا گدایی کند. جالب این‌جا است که این نمایش در آن سـال، تولید مستقیم انجمن تئاتر انقلاب و دفـاع مقدس! بود. یعنی حمایت همان مدیرانی را با خود داشـت که ظاهراً اجازه نمی‌دهند نگاه‌های متفاوت به جنگ عرض‌اندام کنند!

بهتر اسـت واقع‌بین باشـیم؛ همه ایـن هیاهوها و انتقادهـا و حتی بسـیاری از سیاسـت‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های مدیرمندانه! در عمل نگاه معنویت‌جو، آن نگاه اصیل بچه‌های حزب‌اللهی و بسیجی، و آن نظرگاه متعالی امام و بزرگان انقلاب را به محاق کشیده و عرصه را بر تنفس این تفکر تنگ کرده‌اند.

ایـن قلم بی‌جوهر هم از تشـریح و توصیف این تفکر عاجز است و تنها می‌تواند مخاطب را به اشاره‌ها و کنایه‌ها و یادگاری‌هایی که به جا مانده ارجاع دهد. در مجموعه مسـتند «روح‌الله» یکی از اطرافیان امام (ره) تعریف می‌کرد که وقتی برای ایشـان ویرانی‌ها و تخریب‌های جنگ را می‌شـمردیم و از شرایط گله می‌کردیم، امام - به این مضمون - می‌فرمودند: بروید خدا را شکر کنید در عصری قرار گرفته‌اید که توفیق شهادت هست.

این تنها شمایی بسیار موجز است از آن نگاه و تفکر مهجـور. حالا کلاه خود را قاضی کنید و بفرمایید کدام هنرمند از این پنجره به دفاع مقدس نگریسـته است؟ این نگاه فراتر از حماسه‌سرایی و قهرمان‌پردازی است و از تقدیس وطن‌دوستی و امثالهم بسیار بزرگ‌تر است. این‌قدر بزرگ بعضاً در مخیله‌های کوچک ما جا نمی‌گیرد و از خود می‌پرسیم: یعنی چه؟ یعنی امام از کشته شدن جوانان راضی بود؟ آیا او مرگ‌اندیش و مرگ‌طلب بود؟! نکند امام هم جنگ‌طلب باشد؟ اصلاً شاید راوی کذاب باشد و الخ.

دوسـتان هنری ما می‌گویند جنگ جوانان عزیزی را از ما گرفت، اما باید پرسـید، اگر کوره جنگ نبود و اگر جوان آن روز خود را با خطر مرگ مواجه نمی‌دید، آیا فداکاری و از جان‌گذشـتگی و جهاد او هرگز چنین عزت و فضیلتی نزد ما پیـدا می‌کرد؟ اگر جنگ نبود، این منزلت دنیوی و اخروی نصیب آن جوانان می‌شد؟ آیا باید برای از دسـت رفتن‌شان حسرت بخوریم یا به رتبه و مقام‌شان رشک ببریم؟ بالاخره شهدا از دست ما رفتند یا به دست آمدند؟

از ایـن چهار خط که بر نمی‌آید اما ای کاش واقعاً یلی پیدا می‌شد که بتواند این سؤال‌ها را برای اهل هنر پاسخ دهد و زوایای این نظرگاه را شفاف کند.

به هر حال مشکل مهجوریت و رکود تئاتر مقاومت این اسـت که تفکر انقلاب اسلامی در عرصه جنگ، برای اهالی تئاتر ناشناخته است و تکنیک‌ها و دستور زبـان تئاتر، برای اهالی جنگ و انقلاب. در این میانه البته نباید تک‌خال‌هایی که توانسـته‌اند جمع میان این‌دو، یعنی تفکر انقـلاب و قدرت بیانی قابل قبول باشند را نادیده گرفت، اما انگشت‌شمار بودن‌شان هم غیر قابل انکار است.

پیش درآمدی بر سی و هفتمین جشنواره فیلم فجر

مبارزه سینمای شریف با سینمای اشرافی

■ آرش فهیم

سـی و هفتمین دوره جشـنواره فیلم فجر درحالی از ۱۰ بهمن کار خود را آغاز می‌کند که این جشـنواره امسال شـاهد یک رقابت منحصر به فرد است؛ از یک سو، آثاری با مضامین ملی، انقلابی و مردمی حضور دارند که گرچه از نظر تعداد، در اقلیت هستند اما همچون دوره‌های گذشته، افتخار و اعتبار جشنواره خواهند بود. در طرف دیگر اما، آثاری صف‌آرایی کرده‌اند که اغلب، محصول جریان «پول‌های مشـکوک» هستند. نکته قابل تأمل این است که آنچه سینمای سیاه یا شبه روشنفکرانه شناخته می‌شود، این بار با پشتیبانی جریان سرمایه‌داری آلوده، به تقابل با استقلال و آزادی و هویت اسلامی و ایرانی ما آمده است.

در خبرها آمده بود که یک سرمایه‌دار بدون هیچ ارتباط و سابقه‌ای در زمینه سینما، خودش به تنهایی بودجه هشت فیلم حاضر در این دوره از جشنواره فجر را تأمین کرده است. وجه مشترک اغلب فیلم‌هایی که با پول این سرمایه‌دار ساخته شده‌اند، رویکرد شبه روشنفکرانه و «چرک‌نمایی» از جامعه و انسان ایرانی است. البته این اتفاق تازگی ندارد؛ پیش از این نیز اغلب فیلم‌های سیاه و مبتذل و ضدملی، با چنین سرمایه‌هایی تولید شـده بودند. اما این بار، شاهد آشکار شدن اتحاد پول‌های مشکوک با سینمای جریان غربگرا و جشنواره‌ای هستیم. این ارتباط و اتحاد، قبلا فقط در حوزه رسانه‌ای دیده می‌شد؛ رسانه‌هایی که خود با پول‌های مشکوک و صاحبان سرمایه‌های آلوده و مفسدان اقتصادی اداره می‌شدند، همواره پشتیبان تبلیغاتی آثار سفارتی و بیگانه گرا بودند. این جریان البته اکران عمومی را نیز اشغال کرده است؛ چرا که اغلب فیلم‌های سخیف و پوچی که به‌اشتباه به نام کمدی به نمایش در می‌آیند نیز توسط این طیف سیاسی-اقتصادی به سینما پمپاژ می‌شود. نکته مهم این است که بسیاری از این آثار نیز اسامی شـهرهای آمریکایی را به عنوان نام خود برگزیده‌اند. به این ترتیب شاهد یک پازل هسـتیم که هدف اصلی‌اش، تخدیر جامعه و سـرکوب هنر ملی و انقلابی اسـت؛این چنین است که امروز میان‌اشـرافیت اقتصادی و رسانه‌ای با سینمای شبه روشنفکرانه جشنواره مدار و همچنین کمدی‌های نازل، یک مثلث ایجاد شده است.

متأسـفانه، مدیریت دولتی نیز حامی این جریان زرسـالار و فرهنگ ستیز است. به طوری که ابراهیم داروغه زاده، دبیر محترم سـی و هفتمین جشـنواره فیلم فجر که اداره نظارت و ارزشـیابی سینمای حرفه‌ای را نیز برعهده‌دارد، هم به کمدی‌های سخیف مجوز می‌دهد، هم از آنها حمایت معنوی می‌کند؛ توئیت داروغه زاده، خطاب به پژمانفر نماینده مجلس که از کمدی‌های پوچ سـینما با عنوان فیلم مستهجن یاد کرده بود، را به یاد بیاورید که پرسـیده بود، اسامی فیلم‌های مستهجن را ذکر کنید! همین مدیر، اخیرا در گفت وگوی دیگری به حمایت از آثار سـاخته شده با پول‌های مشکوک پرداخته و از این جریان به عنوان مشارکت بخش خصوصی یاد کرده. البته جناب دارغه زاده به درستی گفته که «تشخیص سلامت مالی افراد وظیفه دستگاه‌های نظارتی و قضایی است» اما فارغ از سنجش سلامت مالی افراد، نمی‌توان چشم را روی جریان شناسی فرهنگی فعالیت سرمایه‌دارها بست. چرا اغلب سرمایه‌دارها و صاحبان پول‌های مشـکوک، روی پروژه‌هایی سرمایه‌گذاری می‌کنند که از قضا مطابق منافع سرمایه‌داری جهانی (استکبار) است؟

البته در میان هجوم سینمای‌اشرافی به جشنواره فجر، فیلم‌های شریف هم حضور دارند و از اعتبار این جشنواره دفاع خواهند کرد. فیلم‌هایی چون «۲۳ نفر» با روایتی ملتهـب و موثر از دوران دفاع مقدس، «رد خون» با مضمون مقاومت مردم ایران در مقابل تروریسـم و نفاق، «شبی که ماه کامل شد» فیلمی خوش ساخت و چشم نواز در ارتباط با گروهک ریگی و حماسـه آفرینی نیروهای مدافع مردم در شرق کشور، «دیدن این فیلم جرم اسـت» و... که باز هم ثابت خواهند کرد این سـینمای انقلاب و دفاع مقدس اسـت که پرچمدار شرافت و هویت جشنواره فجر و تمامیت سینمای ایران است.

نامه‌ای برای عرض تبریک به دبیر جدید شورای‌عالی انقلاب فرهنگی

بخشنامه‌ای برای تحویل دم گراز بالغ!

آنچـه در پی می‌آیـد، تبریک متفاوت حبیب احمدزاده، نویسـنده، مستندساز و رزمنده جانباز دوران دفاع مقدس به سـید سعیدرضا عاملی، دبیر جدید شورای عالی انقلاب فرهنگی است که با ذکر یک داستان واقعی همراه شده است. بخوانید:

به نام حق

سلام جناب استاد دکتر سید سعیدرضا عاملی عزیز

این برادر کوچکتان جسـارت کرده و به‌جای تعارفات و تبریکات بی‌مصرف همیشگی در مجالس تودیع و معارفه، این داستان روستایی را برایتان باز تکرار می‌کنم. دنیا را چه دیدید، شـاید در همین بدو امر به کارتان بیاید.

و البته بر شما برادر بزرگوار و همگان مبرهن و واضح است که هر داستان نامی دارد که نام داستان روستایی ما نیز این‌چنین است.

بخشنامه‌ای برای تحویل دم گراز بالغ

یکی بود یکی نبـود، روزی کدخدایی در یک کشور غریب ، همه روستاییان را به دور خود جمع کرد تا برایشان تازه‌ترین بخشنامه وزارت کشاورزی را قرائت کنـد، در این متن آمده بود که: به علت حمله گرازها در بهار سال گذشته به مزارع، بسیاری از محصولات کشـاورزی در کشور آسیب دیده و از بین رفته اسـت و بدین علت مجمع مشاورین متخصص این وزارتخانه، بدین نتیجه رسیده‌اند که باید خود کشـاورزان عزیز در سراسر کشور همت کرده و هرکدام تعداد پنجاه دُم گراز بالغ، با شکار این حیوان موذی به نماینده این اداره تحویل دهند؛ تا رفع شرّ این حیوان مزاحم از مزارع شود و البته در غیر این‌صورت متقابلا و قاطعانه این وزارتخانه از هرگونه تحویل کود، سم و بذر به قیمت دولتی به کشـاورزان سـهل‌انگار و یا متمرد جلوگیری خواهد کرد.

بـا آخرین جمله کدخدا، صدای اعتراض همه کشـاورزان بلند شد، که ما در این منطقه اصلا در تمامی عمرمان گـرازی ندیده‌ایم تا به مزارعمان حمله کند.

خلاصه همان شـب در جلسه‌ای محرمانه در منـزل کدخدا ، او در جواب اعتـراض بزرگان ده چنیـن گفت که: وزارتخانه که کاملا مُصرّ اسـت و پنجاه دم گـرازش را می‌طلبد و چاره‌ای غیر از تحویل نیست. ولی خوشبختانه فروشنده دوره‌گرد برایم خبر آورده که در روسـتایی در جنوب شرق کشـور، آنقدر گراز هسـت که مردمـش از فرط بی‌نیازی دم گرازهایشـان را به دیگر روسـتاهای اطراف می‌فروشند، خلاصه پول‌ها در همان جلسه جمع و گروه کوچکی از روستاییان به بهانه زیارت مخفیانه رهسـپار جنوب کشور شده و پس از سه روز مسافرت که به روستای مورد نظر رسیدند، به چشم خود دیدند دقیقا در میدان وسط روستا، روی میزهای بزرگ چوبی، دسـته دسته دم گراز برای فروش چیده شـده. باز هم خلاصه‌تر... روستاییان ما با پولی که داشـتند ، پنجاه دم گراز خریداری کرده و سـریعا از میدان روستا بیرون زدند، ولی از آنجا که بار کج به مقصد نمی‌رسد، سر ظهر بود که در کنار راه به رودخانه‌ای رسیده و تصمیم گرفتند تا نهاری خورده و چرتی بزنند که ناگاه سـگی را دیدند که بدون دم در حال پرسـه زدن بود، و بعد سـگ دوم، و همینطور هر سگ ولگرد دیگری که رد می‌شـد به مانند قبلی‌ها دم نداشت. متعجب و از خواب پریده حرکت کردند که ناگهان به گله‌ای از گوسـفندان و چوپان پیرش رسیدند که اتفاقا تمامی سگ‌های گله‌اش دم داشتند. ماجرا را از او پرسیدند. چوپان پیر آهی کشید و گفت که: بعد از رسـیدن آن بخشنامه وزارت کشاورزی، مردم این منطقه هم به درد شـما دچار شدند، فقط با ابتکار نمی‌دانم کدام خدانشناسـی بود که شروع کردند تمام دم سـگ‌های ولگرد را کندن و بعد در روغن سـرخ کردن، تا به دم گراز شبیه‌تر شود، الان هم آنقدر کسب و کارشان رونق پیدا کرده که با کمبود سگ ولگرد دم‌دار، دیگر سگ‌های اهلی مردم هم از دستشان در امان نیستند و حتی دو سه هفته پیش به سر وقت سگ‌های گله من هم آمدند تا در قبال پول راضی به کندن دمشـان شوم؛ که من به یاد درگیری فداکارانه سـگ‌هایم با گرگ و خرس در کـوه و بیابان و نجات من و گله از خطر، دلم برای این حیوانات بینوا سوخت و قبول نکردم. به همین دلیل است که امروز سگ‌های من دم دارند و بقیه سگ‌های این منطقه نه...

خلاصه مسافران ما که به روستایشان رسیدند بدون فوت وقت و حتی اندکی استراحت، کل ماجرا را برای کدخدا تعریف کردند؛

بله و اینجا بود که چشمان کدخدای روستای ما برقی زد، بله برقی زد...

سخن کوتاه و چشم دشمنان کور و دور، ازهمان روز صحبت با کدخدا بود که دیگر کسی در منطقه آنان نیز، سگ دم‌داری ندید (البته دم سگ بالغ) و حتی درخواست انبوه کشاورزان روستاهای دیگر و نیز درآمد افسانه‌ای فروش دم سگ به‌جای دم گراز بالغ چنان شد که دیگر کشاورزان آن روستا نه فقط در آن سال، بلکه در طول سال‌های بعد نیز نیاز به کشت و زرع بهاره، پاییزه و زمستانه (ببخشید جا افتاد و حتی تابستانه) و التماس برای دریافت ذلیلانه کود، سم و بذر دولتی پیدا نکردند.....

و امـا در پایـان، مانند هر قصـه دیگری، آن کارشناسـان دیپلم ناقـص کشـاورزی دیروز و دانشگاهی شـده با مدارج فوق دکتری اقتصاد در رشته (پرورش دم گراز مرغوب صادراتی) به سبب راهنمایـی صدها پایان‌نامه و مقالات علمی بیرون رفته از شمار جهت چاپ لاتین در مجلات علمی جهانی کاملا مورد وثـوق وزارتخانه‌های مربوطه امروز و نیز آن روستاییان ساده‌دل دیروز و صاحبان دفاتر به اصطلاح نمایندگی فروش دم گراز مرغوب با تاییدیه اصالت ایزو در شـهرهای بزرگ اروپایی امروز و آن مسئولان همیشه دلخوش به گزارشات آمارهـای صعـودی و رکوردشـکن دم گرازهای تحویلی و نیز در انتها، حتی آن سـگ‌های بی‌دم، بی‌تقصیر....همه و همه به برکت آن بخشنامه نازنین، تا آخرعمر همگی دست در دست هم در این جهان با خوشحالی و همدلی زندگی کرده و می‌کنند.

جناب دبیر محترم و عزیز ، قصه همیشـگی و یا آن بخشنامه (تحویل دم گراز بالغ) ما نیز به سر رسید. انشاءالله در پست جدیدتان موفق باشید.

در پناه حق باشید

برادر کوچک‌تر از کوچکتان

حبیب احمدزاده